



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: مسال شانزدهم
- ۲۳ خرداد ۱۴۰۳
- ۴ ذی الحجه ۱۴۴۵
- شماره ۳۳۷
- سید مهتم موسوی مهر
- سردبیر:
- سید مسجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی
- ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی:
- ۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
- نمایر: ۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- روابط عمومی:
- ۵۱-۳۸۴۸ ۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRRANNEWS.IR

شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

ميثاقنامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

۲۱٪

۳۷°

۲۳°

۲۱

صبح

۳۲

ظهر

۲۷

عصر

۳۱

شب

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر: ۱۱:۳۱:۱۹

نیمه شب شرعی: ۲۲:۳۷:۳۱

غروب آفتاب: ۱۸:۴۹:۱۲

اذان صبح فردا: ۰۲:۲۵:۳۹

اذان مغرب: ۱۹:۰۳:۳۳

طلوع آفتاب فردا: ۰۴:۱۳:۲۵

کارتون شهر

بر اساس آمار نیمی از حقوق کارگر صرف اقلام خوراکی می‌شود.

مجید ادیبی

چهار

شما طعم بستنی بچگی‌تان را به یاد دارید؟

روى شیشه مغازه‌اش نوشته بود: بستنی...
گفتم: آقا اینجا نگه دارید بستنی دارد!
گفت: نه خانم دیرمی‌شود و نگه نداشت! چه چیزی دیرمی‌شود که این قدر این عبارت را زندگی می‌کنیم. نمی‌دانم! به کجا می‌خواهیم برسیم با این همه عجله هم نمی‌دانم!
بازمن دوباره رفتم توی مکالمات ذهنی ترانه! و اینکه آن نیم‌ساعت لعنتی تا من برسم به مقصد چقدر می‌توانست برایش سخت و بد مزه گذشته باشد.
ترا نه ماشین بیرون را تماشا می‌کرد، پدرش یک موسیقی محلی با ریتمیکس و تنظیمی ناشیانه پلی کرده بود.
اسکناس دیگر توی مشتش نبود و این هیچ پیامی جز ناامیدی آن بچه برابم نداشت. وقتی از ماشین پیاده شدم دیدم خوابش برده و ده هزار تومانی افتاده پایین صندلی.
من فکر می‌کنم که ترانه وقتی زنی بزرگ شد، از ظهر ۲۱ خرداد ۱۴۰۳ فقط پیراهن چهارخانه آبی‌اش و آن حرف پدرش یادش مانده و احتمالاً طعم بستنی بچگی‌ها، در خاطراتش گم شده است.

اول شخص

صدای خوش عاقبت به خیری

یادی از حاج رضا انصاریان در سالروز درگذشتش، که تا همیشه با نوای صلوات خاصه امام رضا(ع) در یادها ماندگار شد

هروقت، هرکجا، ذکر مصیبتی نفس‌گیر می‌شود، درست همان لحظاتی که اشک‌ها، حریف درک ماوقع نمی‌شوند، آن نقطه از روضه که دلت می‌خواهد به حبل‌المتینی چنگ بیندازی، ذاکر مجلس زمزمه می‌کند: «حسین، آرام جانم/ حسین، روح و روانم» و بعد آهسته آهسته قلبت در سینه آرام می‌گیرد. انگار دستی از غیب در آغوش‌ت گرفته باشد. آن مداحی که اول بار این ذکر بی‌اختیار بر لب‌هایش جاری شد، خودش در استیصال روضه، بی‌تاب شده بود. گریلا بود. یک جوان ترک‌زبان شیرین‌بیان آمد دوزانو از سر ادب نشست کنار حاج رضا. گفت همیشه آرزو داشته چند خطی در کنارش ذکر مصیبت کند. لحن حزین جوان در هوای خاک‌آلود و خون‌بار گریلا، نفس‌های حاج رضا را به شماره می‌اندازد. می‌خواهد شعرش را برایش ترجمه کند اما زمین، پس از طاق‌ت او خارج است. پس لاجرم به قصد آرام‌کردن قلب خود و دیگران آرام آرام زمزمه می‌کند: «حسین، آرام جانم/ حسین، روح و روانم...». بعدتر هم در یک زیارت عرفه‌ای در صحن امام خمینی(ره) آن را به لب آورد و بعد رفته رفته بر سر زبان دیگر ذاکران افتاد. قلب و روح حاج رضا جوری بادسنگاه امام رضا(ع) و اهل بیت گره خورده بود که هر آنچه به دلش می‌افتاد و بر زبانش جاری می‌شد، خیل عظیمی از دلدادگان اهل بیت را با خود همراه می‌کرد. حاج رضا، ذاکر اشعار متین و فحیم و شایسته اهل بیت بود. شعر در دستگاه مدح او، احترام داشت. حرمت واژه‌ها

روایت

از خوانسار تا خراسان

حاج رضا انصاریان در خوانسار متولد شد و در سن پنج‌سالگی به همراه خانواده به قم رفت. سال ۱۳۵۴ در جریان مبارزات سیاسی انقلاب اسلامی، زمانی که تحت تعقیب نیروهای شاهنشاهی قرار گرفت، ناگزیر به ترک قم شد و مشهد را برای ادامه زندگی انتخاب کرد. با ورود به مشهد مدتی به شغل معلمی و بعدتر کار در حجره‌های قماش‌فروشی مشغول شد. در این میان، مداحی را نیز از کوچ‌پس‌کوچه‌های شهر با محافل کوچک روضه خانگی آغاز کرد و رفته رفته به سبب خلوص نیت و سوز دل و نوای دل‌نشین خود به یکی از خوش‌نام‌ترین مداحان مشهد و ایران تبدیل شد. صلوات خاصه او، از جمله نواهایی است که او را در حافظه شنیداری ایرانیان ماندگار کرد. او سرانجام ۲۲ خرداد ۱۳۹۲ در سن پنجاه و نه سالگی درگذشت و در حرم مطهر رضوی به خاک سپرده شد.

روایت

فردایی در راه است

بگوید. می‌گفت خودش موقع اعزام از فرخ‌دل بریده بود، اما مادرش... مادرش را باید چه کار می‌کردیم؟ می‌گفت به خاطر مادرش گریه کرد، جنازه را تکان داد و حتی پاهایش را بوسید که چشم‌باز کند، ولی هیچ‌تکان نخورد که نخورد که نخورد! می‌گفت آن روز خرد شد، آب شد، غبار شد، شرم‌نده شد! می‌گفت از فردای آن روز که راه می‌رفتم حس می‌کردم زیر پوستم تکه‌های استخوانی که به هیچ جا وصل نبودند و نیمه‌آسیاب شده بودند خرچ خرچ صدای می‌کردند. حاج رحیم می‌گفت من آن روز مردم! رفتم، دستم رازدم آن دنیا و برگشتم! می‌گفت من آن طرف دنیا را دیدم، آن طرف دریا را می‌بینی؟ تا چشم کار می‌کند آب است، من ته آن طرف دریا را دیده‌ام! آخر دنیا مثل اولش است، مثل وسطش! هیچ چیز نیست! یک بار هم سکنه کرده بود که خیلی حرفش را نمی‌زند، فقط می‌گفت صبح که از خواب بیدار شده مادر فرخ را برای نماز بیدار کرده، وضو گرفته و بعد از نماز روی سجاده مرده بود. می‌گفت مادر فرخ بالای سرش رسیده، تنهایی پشت پیراهنش را کشیده و روبه قبه دراز کرده، می‌گفت ته خانه، همانجا که فرش به دیوار می‌رسد فرخ را دیده، می‌گفت فرخ دست‌روی قلبش گذاشته که برگردد. دکتر گفته بود آتور بیست و پنج میلی‌متری اش

نوشته روزنامه نگار

فرخ‌دل بریده بود، اما مادرش... مادرش را باید چه کار می‌کردیم؟ می‌گفت به خاطر مادرش گریه کرد، جنازه را تکان داد و حتی پاهایش را بوسید که چشم‌باز کند، ولی هیچ‌تکان نخورد که نخورد که نخورد! می‌گفت آن روز خرد شد، آب شد، غبار شد، شرم‌نده شد! می‌گفت از فردای آن روز که راه می‌رفتم حس می‌کردم زیر پوستم تکه‌های استخوانی که به هیچ جا وصل نبودند و نیمه‌آسیاب شده بودند خرچ خرچ صدای می‌کردند. حاج رحیم می‌گفت من آن روز مردم! رفتم، دستم رازدم آن دنیا و برگشتم! می‌گفت من آن طرف دنیا را دیدم، آن طرف دریا را می‌بینی؟ تا چشم کار می‌کند آب است، من ته آن طرف دریا را دیده‌ام! آخر دنیا مثل اولش است، مثل وسطش! هیچ چیز نیست! یک بار هم سکنه کرده بود که خیلی حرفش را نمی‌زند، فقط می‌گفت صبح که از خواب بیدار شده مادر فرخ را برای نماز بیدار کرده، وضو گرفته و بعد از نماز روی سجاده مرده بود. می‌گفت مادر فرخ بالای سرش رسیده، تنهایی پشت پیراهنش را کشیده و روبه قبه دراز کرده، می‌گفت ته خانه، همانجا که فرش به دیوار می‌رسد فرخ را دیده، می‌گفت فرخ دست‌روی قلبش گذاشته که برگردد. دکتر گفته بود آتور بیست و پنج میلی‌متری اش

غفلت خوش‌باوری‌ها را غرامت می‌دهم

مردم‌ام، از صبح و شام روزگار من میرس جلوه‌ای از طالع بی اعتبار من میرس جز ندامت سطر۱ از شعر و شعار من میرس سرفرازی از سوزانو سوار من میرس سایه‌واگیر از سرم، وز برگ و بار من میرس گم شدم در خویش، از سنگ‌مزار من میرس آشیان بر باد دام، از غبار من میرس از جفای دشمن و از مهریار من میرس نغمه‌ای بشنو، درد اضطراب من میرس قصه کوته کن، حمید! از انتظار من میرس

حمید سبزواری

شاخه خشکم، ز پاییز و بهار من میرس آفتابی بر لب‌بام، در آقام مجوی سر خط مضمون افسوسم، بر این حیرت بیاض سر به پیش افکنده دارم پیش سربازان عشق زخم صدرم هم به جان دارد درخت طاقتم استخوان بشکنسته‌ام، وز مومیایی بی نیاز در بیابان طلب آوارام چون گردباد غفلت خوش‌باوری‌ها را غرامت می‌دهم داستان پرداز عصر غربت انسان منم چشم در راه امیدوی همچنان بنشسته‌ام

چکامه

عکس روز

تابستان بچه‌ها شروع شده است

تابستان برای بچه‌مدرسه‌ای‌ها از اول تیر شروع نمی‌شود. تابستان برای بچه‌ها یعنی تمام شدن امتحانات و تعطیلی مدرسه و کوچه و بازی و بستنی...

عکس: محمدحسن صلواتی | شهرآرا